جلسه 173

شنبه 27/11/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

در مثال العالم واجب الاکرام چون عالم می شود موضوع، و واجب الاکرام می شود محمول، ما یک قاعده ای داریم که موضوع ظهور دارد در انحلال، محمول ظهور ندارد در انحلال. اگر شما بگوئید مثلا زید عالم، این عالم محمول است، ظهور در انحلال ندارد که زید هم فقیر است و هم فیلسوف است. نه، زید عالم، صرف الوجود عالم در مورد زید محقق است، ولو زید فقط فقیه باشد. اما اگر عالم بیاید موضوع یک قضیه قرار بگیرد، بگوئیم العالم نافع، این العالم هم فقیه را شامل می شود و هم فیلسوف را. این از خواص موضوع است که ظهور در انحلال دارد.

البته در جائی که قضیه هلیه بسیطه است مثل اینکه می گوئیم العالم موجود، این هلیه بسیطه است. در اینجا موضوع ما وجود العالم نیست، بلکه مفهوم العالم و ماهیة العالم است. ولذا فرق می کند با اینکه بگوئیم العالم نافع، العالم نافع یعنی وجود العالم نافع، ولذا انحلال دارد. العالم موجود موضوع وجود العالم نیست موضوع ماهیة العالم و مفهوم العالم است. ما می خواهیم بگوئیم مفهوم العالم موجود فی الخارج، یکفی در وجود مفهوم العالم در خارج وجود فرد واحد من العالم. ولذا می بینید العالم نافع موضوع وجود العالم است. وجود عالم نافع است، مفهوم عالم که نافع نیست. ولذا در هلیه مرکبه چون موضوع وجود العالم است انحلالی است. اگر شما فرض کنید یک عالمی نافع نباشد، کلامتان کاذب است. چرا؟ برای اینکه نقض می کنند العالم نافع را، می گویند هذا عالم ولیس بنافع. چون موضوع شما وجود عالم است. وجود عالم یک وصفی دارد وآن وصف این است که نافع است. اگر یک جائی پیدا شد عالمی بود ونافع نبود نقص به کلام شما است. اما العالم موجود موضوع وجود العالم نیست موضوع مفهوم العالم و ماهیة العالم است که می خواهیم بگوئیم در خارج موجود شده است. ولذا اگر یک فرد از عالم هم موجود باشد، حضرت آدم موجود باشد در خارج، صادق است که بگوئیم العالم موجود با اینکه هنوز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله موجود نشده است، چون یک فرد برای وجود عالم کافی است که شما مفهوم عالم را موضوع قرار بدهید برای قضیه هلیه بسیطه.

در همین هلیه مرکبه مثل العالم نافع ولو به لحاظ موضوع انحلال دارد اما به لحاظ محمول انحلال ندارد. یعنی کافی است در نافع بودن عالم که فقط نفع معنوی داشته باشد. جمیع افراد نفع برای عالم لازم نیست ثابت بشود. محمول انحلال ندارد، صرف الوجود نفع باید ثابت باشد. اما هر فردی از افراد عالم باید صرف الوجود نفع را داشته باشد ولو نفع معنوی داشته باشد.

سؤال وجواب: ما موضوع را به لحاظ شکل قضیه نباید نگاه کنیم، در الناس مسلطون علی اموالهم، خود اموالهم موضوع است در عالم لب. یعنی اموال مردم موضوع است برای ولایت وسلطنت مردم بر آنها. به لحاظ لب قضیه باید موضوع قضیه حساب بشود. اما اینکه سلطنت بر اموال دارند، خب هر فردی بر هر مالی که دارد سلطنت دارد.

بله یکوقت اگر سلطنتش را محدود بکنیم این سلطنت بقول مطلق نیست، می شود مثل ماء مضاف. اگر بگوئیم زید سلطنت دارد بر مالش فقط سلطنت تکلیفیه، که تکلیفا می تواند مالش را بخورد، اما وضعا مالش را بفروشد سلطنت بر آن ندارد. این نوع سلطنت که خصوص سلطنت تکلیفیه اراده کنیم این خلاف ظهور اطلاقی سلطنت است، این ربطی به انحلال ندارد. ظهور اطلاقی سلطنت اقتضاء می کند سلطنت به قول مطلق را. مثل اینکه می گوئید فقیه، فقیه اقتضاء می کند اطلاقش که این فقیه در جمیع ابواب فقه باشد. والا باید می گفتیم فقیه فی ابواب المعاملات. این ربطی به انحلال ندارد. ظهور اطلاقی فقیه بودن این است که جوری باشد که عرف بقول مطلق به او بگوید فقیه. و الا اگر فقط در یک مسأله فقیه است عرف به او نمی گوید فقیه بقول مطلق. این ربطی به انحلال ندارد. مثل اینکه عرف به عالم به یک مسأله نمی گوید عالم به قول مطلق.

پس گاهی اطلاق محمول اقتضاء می کند که معین نباشد. انسان سلطنت دارد بر مالش، این سلطنت اقتضاء می کند سلطنت مطلقه را. چون سلطنت خصوص سلطنت تکلیفیه که جائز است تکلیفا مال خودش را مصرف کند این سلطنت مقیده است، و ما که گفتیم انسان سلطنت دارد بر مالش ظاهرش سلطنت مطلقه است. این ربطی به انحلال ندارد. انحلال نیست، اقتضاء سلطنت مطلقه این است. مثل اینکه یک شخصی بیاید بگوید زید وصیی، این انحلال ندارد به لحاظ موارد وصیت. ظهور اطلاقی زید وصیی اقتضاء می کند که این وصی به قول مطلق است نه وصی مقید که وصی در خصوص ماشین من است. اینکه ما می گوئیم محمول انحلال ندارد این غیر از این است که گاهی محمول اطلاقش اقتضاء بکند یک مطلبی را. مثلا وقتی می گوئیم زید عالم، اطلاق عالم اقتضاء می کند که فقط یک مسأله بلد نیست بلکه بیش از یک مسأله بلد است. این ظهور اطلاقی است. اما اینکه هم فقیه است و هم فیلسوف است این دیگر ظهور اطلاقی نیست این باید با انحلال ثابت بشود. ولذا وقتی می گوئید زید عالم است هیچکس منحل نمی کند محمول را. زید عالم انحلال ندارد عالمٌ که هم فقیه و هم فیلسوف و هم نحویٌّ. اما ظهور اطلاقی عالم اقتضاء می کند که اگر عالم است در فقه بیش از یک مسأله بلد باشد، اگر عالم است در فلسفه بیش از یک مسأله بلد باشد. به این می گویند ظهور اطلاقی محمول.

حالا اگر آمد در همین مثال زید عالم این عالمٌ که انحلال نداشت موضوع قرار گرفت شد العالم مفید للبشریة، انحلال دارد هم شامل فقیه می شود و هم شامل فیلسوف می شود.

سؤال وجواب: انحلال یعنی اثبات جمیع افراد یک طبیعت. وقتی می گوئید زید عالم یعنی اثبات کنید جمیع افراد علم را برای زید. و ما این انحلال را در مفهوم قبول نداریم. اطلاق یعنی عرف بقول مطلق نمی گوید زید عالم مگر اینکه عده معتنابهی از مسائل فقه را مثلا بداند. زید وصی عمرو است، نمی گویند زید وصیی بقول مطلق مگر اینکه در امور متعارفه وصی باشد. به این می گویند ظهور اطلاقی محمول. ما این را منکر نیستیم. انحلال ندارد محمول به لحاظ افراد آن که بگوید جمیع افراد محمول برای موضوع ثابت است. اما مواردی که ظهور اطلاقی محمول چیزی را اقتضاء کند ما او را منکر نیستیم. ظهور اطلاقی عالم و فقیه اقتضاء می کند عده معتنابهی از مسائل فقه را بداند. ولذا اگر فقط یک مسأله از فقه را می داند صحت سلب دارد عرفا، می گوئیم زید لیس بفقیه، بل یعرف مسألة واحدة من الفقه. بله اینجور موارد ظهور اطلاقی محمول را ما می گوئیم اقتضاء می کند که محمول بقول مطلق ثابت باشد برای موضوع. اما جمیع افراد محمول ثابت باشد برای موضوع، نه. زید عالم کی اقتضاء می کند که زید هم فیلسوف باشد و هم فقیه.

این یک مطلب.

مطلب دیگر این است که: ما که انحلال را قائل شدیم در موضوع، این مربوط نمی شود به یک بحثی که در بحث جمله شرطیه مطرح است که آیا شرط انحلال دارد یا ندارد. مثلا من اکل الزعفران متعمدا و هو محرم یذبح شاة. در اینجا من اکل الزعفران شرط است، جزاء یذبح شاة است. اینکه آیا اگر محرم دو بار زعفران بخورد دو گوسفند باید ذبح کند کما هو مختار جماعة منهم السید الخوئی، یا یکبار کافی است، یا تفصیل هست که زعفران خوردن دوم بعد از اداء کفاره باشد نسبت به زعفران خوردن اول، که در اینجا گفته می شود که باید برای اکل زعفران دوم گوسفند دیگری ذبح کند، یا قبل از اینکه گوسفند را ذبح کند زعفران دوم را خورد که گفته می شود که یک گوسفند کافی است. این یک بحث دیگری است که عرض کردم سه نظر در آن هست: تعدد الکفارة مطلقا بتعدد اکل الزعفران، عدم تعدد الکفارة مطلقا، التفصیل بین تخلل اداء الکفارة بین الاکلین و عدمه. این یک بحث دیگری است. آن چیزی که اینجا ادعا کردیم در مواردی بود که عرفا موضوع و محمول می شدند، مثل موضوع و محمول که می شد العالم یجب اکرامه. اما در موارد شرط و جزاء که می گوید من اکل الزعفران متعمدا یذبح شاة، این مورد اختلاف است. البته ما نظرمان در آنجا همین است که عرفا انحلال هست، ولذا می گوئیم تعدد سبب موجب تعدد مسبب می شود. اگر دو بار اکل زعفران بکنید متعمدا دو بار باید گوسفند بدهید. وفرمایش آقای خوئی ره درست است. ولی بالاخره این بحث، بحث دیگری است و باید در مسأله تحقیق بشود هر چند نظر ما انحلال است. چون عرف می گوید هر اکل زعفرانی سبب مستقل است برای ذبح شاة. و ما آنجا انحلال را قبول داریم. ولی این بحث فرق می کند. ممکن است کسی در این بحث انحلال موضوع قائل به انحلال باشد، ولی در بحث سبب قائل به انحلال نباشد، هر چند به نظر ما باید آنجا هم قائل به انحلال بشویم. مگر اینکه ظهور خود سبب در صرف الوجود باشد. مثل اینکه می گویند هر کس بچه دار شد شهریه او را دوبرابر کنید. این معنایش این نیست که بچه اول که پیدا کرد شهریه اش را دوبرابر کنید، بچه دوم که پیدا کرد شهریه اش را دوبرابر قبل بکنید که می شود چهاربرابر. اینکه نیست. چون بچه دار شدن عنوان صرف الوجودی است. یعنی کسی که صرف الوجود ولد دارد. این عناوین صرف الوجودی هستند و قطعا انحلال پیدا نمی کنند. اما من اکل الزعفران متعمدا یذبح شاة این انحلالی است به لحاظ تعدد سبب مسبب هم منحل می شود.

سؤال وجواب: اکرم العالم یعنی العالم واجب الاکرام. خب زید عالم است، وصفش این است که واجب الاکرام است. عمرو هم عالم است وصفش این است که واجب الاکرام است. انحلال دارد. اما یکوقت جزاء وصف شرط نیست. مسبب از شرط است نه وصف شرط، مثل همین بحث اکل زعفران

 این انحلال که کلا در این بحث مطرح شد، که ما همان مثال خودمان را بزنیم اکرم العالم، که گفته شد وجوب منحل می شود به تعداد افراد عالم، که مرحوم آقای صدر هم مطرح کرد و ما هم مطرح کردیم، این انحلال ببینیم انحلال در چیست؟

تعبیر عرفی اش این است که می گویند انحلال در وجوب اکرام. هر عالمی یک وجوب اکرام دارد. اما دقیق که بشویم این انحلال آیا در جعل است یا انحلال در مرحله تطبیق هست؟

توضیح ذلک: از قضیه خبریه شروع کنم: النار حارة. اینکه ما می گوئیم النار حارة، به لحاظ تطبیق انحلال هست. یعنی چی؟ یعنی وقتی من خبر دادم که طبیعی نار حار هست، طبیعی منطبق است بر کل فرد. این فرد از نار حار است، آن فرد از نار هم حار است. می شود انحلال به لحاظ عالم تطبیق.

اما برخی مثل حضرت امام ره و آقای صدر ره معتقدند که مفاد این جمله انحلال ندارد. مفاد النار حارة یک چیز بیشتر نیست وآن ثبوت حرارت است برای طبیعت نار. یک مطلب را شما گفتید. انحلال در إخبار نیست، بلکه شما خبر دارید از ثبوت این وصف حرارت برای طبیعت نار، و ما یک طبیعت نار بیشتر نداریم عرفا. اما به لحاظ تطبیق بله، نار مصداق بیشماری دارد، و هر مصداقی وصف حرارت دارد. اما مضمون آن جمله النار حارة کاری به مقام تطبیق ندارد. خبر می دهد از ثبوت حرارت برای طبیعت نار. که تعبیر می کنند انحلال به لحاظ مقام تطبیق.

در احکام شرعیه هم حضرت امام ره و آقای صدر ره فرموده اند: اگر شارع مثلا بگوید العالم واجب الاکرام، که همین اکرم العالم است، مضمون این حکم شارع یک چیز است که ثبوت وجوب الاکرام برای طبیعت عالم است. به لحاظ عالم تطبیق چون وصف طبیعت عالم این شد که واجب الاکرام است، هر فردی از این طبیعت این وصف طبیعت عالم را پیدا می کند. عالم طبیعتش وصفی دارد که واجب الاکرام است. وصف الطبیعة ثابت لافراد الطبیعة. اما مفاد العالم واجب الاکرام این نیست. مفاد العالم واجب الاکرام وآن چیزی که جعل شد توسط شارع ثبوت وجوب الاکرام است برای طبیعت عالم. در مقام تطبیق انحلال هست. مقام تطبیق ربطی به مضمون این جمله العالم واجب الاکرام ندارد. مقام تطبیق شأن عقل است. عقل می گوید وقتی طبیعت عالم این وصف وجوب اکرام را داشت، خب این زید هم فردی است از این طبیعت، پس باید این هم وجوب اکرام داشته باشد. عمرو هم همینطور است. ولذا تعبیر می کنند که جعل انحلال ندارد واحد است. قائل هستند به وحدت جعل. می گویند انحلال در تطبیق و در مرحله انطباق هست نه در مرحله جعل.

 در بحث استصحاب عدم جعل شک می کنیم شارع برای این زید وجوب اکرام را جعل کرده است یا نه، استصحاب نمی توانیم بکنیم عدم جعل وجوب اکرام را برای زید. چرا؟ برای اینکه جعل می رود روی طبیعت عالم، اصلا روی زید نمی رود. شک که داریم که زید عالم است یا نه، شک می کنیم در مقام تطبیق که وجوب اکرام دارد یا نه، اما جعل وجوب اکرام رفته است روی طبیعت عالم، در او که شک نداریم. مثلا گفته اکرم الهاشمی، جعل رفته است روی وجوب اکرام طبیعت هاشمی. زید شک داریم هاشمی است یا نه. نمی توانیم طبق این مبنا استصحاب کنیم عدم جعل وجوب اکرام را برای این آقا. اصلا برای این آقا جعل نمی شود وجوب اکرام. وجوب اکرام جعل می شود برای طبیعت هاشمی.

بله استصحاب عدم وجوب فعلی اکرام به لحاظ مقام تطبیق او اشکالی ندارد. منتهی ممکن است در اصول گیرهایی پیدا کنیم. این استصحاب عدم جعل مشکلش کمتر است از این استصحاب عدم مجعول. که حالا بحثش در جای خودش.

خلاصه مرحوم امام و آقای صدر منکر انحلال در جعل هستند. گاهی هم می گویند ما این را در منکر می گوئیم. در عام مثل اکرم کل عالم و اکرم کل هاشمی انحلال در جعل را قبول داریم. گاهی هم بطور مطلق می گویند هیچ کجا ما انحلال در جعل را قبول نداریم. هر دو بزرگوار دو جور صحبت کرده اند.

اقول: به نظر ما انحلال در جعل هست، ولی معنای انحلال در جعل را توضیح می دهیم چیست:

ما در ابتدای اصول یک نوع وضع بیان کردیم به نام وضع عام موضوع له خاص. انحلال در جعل شبیه وضع عام موضوع له خاص است. چطور؟ زعیم اعلام می کند در روز عید غدیر که وضعت اسم علی لکل مولود فی هذا الیوم. وضع عام موضوع له خاص. چطور؟ برای اینکه هر نوزادی که می آورند می گویند هذا هو الموضوع له للفظ علی. ولذا اسم علی می شود مشترک لفظی بین این نوزادها. فرق می کند با وضع عام موضوع له عام که می گوید لفظ نار را وضع کردم برای طبیعت نار. این وضع عام موضوع له عام است. این فرد از نار موضوع له نیست، بلکه فردی است از معنای موضوع له.

فرق هم نمی کند چه عام بگوید و چه مطلق. چه بگوید وضعت لفظ علی لکل مولود فی هذا الیوم، و چه بگوید وضعت لفظ علی للمولود فی هذا الیوم. فرقی نمی کند. وضع عام موضوع له خاص است. یعنی هر فردی از این نوزادها معنای موضوع له لفظ علی هستند. اصلا لفظ علی را وضع کردیم برای این نوزاد، نه اینکه این نوزاد مصداق وفردی است از معنای موضوع له.

حالا ما سؤال می کنیم وضع عام موضوع له خاص، عملیة الوضع واحد است. یعنی این زعیم عملیه تکوینیه وضعش یکی است. یعنی یک لحاظ واعتبار کرد. اما موضوع له اش متعدد است. چند بار وضع نکرد، یک بار وضع کرد، اما چی وضع کرد؟ وضع کرد لفظ علی را برای کل مولود.

فرق بین وضع عام و موضوع له عام با وضع عام و موضوع له خاص وقتی روشن بشود می گوئیم در جعل هم یکوقت شارع می گوید واجب است بر تو طبیعت نماز. انحلال در جعل ندارد. چرا؟ برای اینکه این نماز اول وقت شما مصداق نماز واجب است، خودش واجب نیست. این شبیه وضع عام وموضوع له عام است. طبیعت نماز واجب است. این نماز اول وقت مصداقی است از این طبیعت. مثل اینکه آتش موضوع له لفظ نار است. این فرد از آتش مصداقی است از آن معنای موضوع له.

اما در انحلال در جعل از قبیل وضع عام وموضوع له خاص است. چطور؟

چون وقتی مولا می گوید العالم واجب الاکرام یا کل عالم واجب الاکرام می خواهد با این عملیة الجعل وجوب های متعدد به عدد افراد عالم جعل کند. و این مربوط به خود خطاب مولا هست. یعنی مولا وقتی می گوید العالم واجب الاکرام خودش می خواهد وجوب های متعدد جعل کند.

سؤال وجواب: قضیه شرطیه است دیگر، إن وجد عالم فیجب اکرامه. حالا عالم نداشته باشیم اما قضیه شرطیه که خراب نمی شود. خود مولا لحاظ می کند که به هر فردی از طبیعت می خواهم وجوب اکرام جعل کنم.

بله عملیة التکوینیة للجعل واحدة، اما مجعول بالذات، یعنی آن چیزی که مولا او را لحاظ کرد و می خواست بطور متعدد جعل کند به تعداد افراد عالم می خواهد وجوب اکرام جعل کند.

این آقایانی که مثل آیة الله بروجردی و حضرت امام وآقای صدر انحلال در جعل را منکرند ما یک سؤال از آنها می کنیم، می گوئیم: ای بزرگواران! فرق بین نهی از صرف الوجود با نهی از مطلق الوجود چیست؟ یکوقت مولا به عبدش می گوید حرف نزن اما به نحو صرف الوجود. یعنی چه؟ یعنی می گوید حرف نزن، چون تا حرف بزنی صدایت را از تلویزیون می شنوند و می فهمند با من در ارتباط هستی و لو می روم. وقتی لو رفتم دیگر فائده ندارد. این لاتتکلم نهی از صرف الوجود است. یک بار هم به عبدش می گوید لاتتکلم چون تکلم برای گلوی این عبد ضرر دارد، هر بار حرف بزند چرک گلویش بیشتر می شود. این هم نهی از مطلق الوجود.

این مولا آن نهی از تکلم صرف الوجودی اش با نهی از تکلم مطلق الوجودی اش در لحاظ خودش فرق می کند یا نه؟ اگر بگوئید در لحاظ خودش فرق نمی کند. می گوئیم چه جور می شود در لحاظ خودش فرق نمی کند، اما وقتی می رسد به عالم تطبیق معجزه می شود. لاتتکلم در مطلق الوجود انحلال پیدا می کند هر فردی از تکلم می شود حرام. اما در لاتتکلم صرف الوجودی اینطور نیست، یک حرام بیشتر نداریم و آن ایجاد صرف الوجود تکلم است. اگر این حرام را عبد عصیان کرد ویکبار تکلم کرد دیگر نهی ساقط شده است رأسا.

این اختلاف به جز اینکه ناشی باشد از کیفیت جعل خود مولا، توجیه دیگری دارد؟

سؤال وجواب: قرینه عقلیه جعل مولا را توضیح می دهد که در لاتتکلم جوری جعل کرد که هر فردی از تکلم حرام باشد می شود نهی از مطلق الوجود. غرض کیفیت حکم را عوض کرد، دو جور حکم داریم، خب این دو جور حکم در مقام لحاظ مولا فرق می کند.

اگر مراد شما این است که عملیه تکوینیه جعل، بله، مثل وضع عام و موضوع له خاص، عملیه تکوینیه وضع واحد است. ما او را بحث نمی کنیم. بحث در این است که همان وضع عام و موضوع له عام با وضع عام و موضوع له خاص در کیفیت وضع است. کیفیت وضع فرق می کند. اینجا فرق بین اینکه می گوید طبیعی نماز واجب است، انحلال ندارد، طبیعی تکلم حرام است، انحلال ندارد، با اینکه می گوید مطلق الوجود تکلم حرام است که انحلال دارد، باید کیفیت ونحوه جعل فرق کند. مگر می شود کیفیت جعل فرق نکند ولی در مقام تطبیق معجزه بشود؟ اینکه نمی شود.

انحلال در تطبیق ریشه اش در انحلال در جعل است، اما نه عملیه تکوینیه جعل، بلکه همان مجعول بالذات، یعنی همان چیزی که مولا در مقام جعل می خواهد او را ایجاد کند. نه اینکه آن چیزی که مولا ایجاد می کند واحد است و خطاب هم از آن شیء واحد خبر می دهد، مقام تطبیق که حکم عقل است منحل می شود. این حرفها نیست. باید خود آن جعل مولا در مقام لحاظ مولا آن چیزی که خطاب از او خبر می دهد انحلال به آن لحاظ باشد. منتهی انحلال در عملیه تکوینیه جعل نیست، در مجعول بالذات است. فرقی هم بین مطلق و عام نیست مگر اینکه مطلق بیان نمی کند که افراد متعلق جعل هستند، با سکوت و قرینه عرفیه می فهمیم، ولی در عام بیان می کند، مثلا می گوید اکرم کل عالم. اینکه ما بین عام ومطلق فرق بگذاریم بسیار اشتباه است. چون گاهی مولا خودش اول می گوید اکرم العالم، پشت سرش می گوید أیّ عالم کان. واقعا عرف می گوید تا نگفته بود أیّ عالم کان، انحلال در جعل نبود، وقتی گفت أیّ عالم کان انحلال در جعل شد. اینها عرفی نیست.

ولذا به نظر ما انحلال در جعل هست چه در عام و چه در مطلق. فقط در عام با خطاب بیان می کند این انحلال در جعل را، ولی در مطلق به قرینه سکوتیه و قرینه عرفیه می فهمیم این انحلال در جعل را.